یادداشت

توصیه خواندن ترجمه «اقتصاد سیاسی» بری کلارک

محمود ختائی
استاد بازنشسته اقتصاد علامه

● دکتر بهروز هدایی‌نژوز از جمله یاران دانشگاهی اقتصاد است که در کنار رسالت معلمی خود با قلم روان و توانایی در زمینه اقتصاد به جهت تالیف، ترجمه، پژوهش، مقالات اقتصادی و شرکت در گردهمایی‌ها بسیار فعال بوده و هست. این حضور اقتصادی ارزشمند بدون اغراق معمول روشمند، همراه با دقت علمی بالا و درعین‌حال با نگاهی میان‌رشته‌ای در علوم اجتماعی مانند سیاست، حقوق، جامعه‌شناسی، اخلاق، تاریخ، جغرافیا و... است.

در راستای توجه به مباحث میان‌رشته‌ای، جدیدترین کار ایشان ترجمه بخشی از کتاب بری کلارک تحت عنوان اقتصاد سیاسی - رویکرد مقایسه‌ای است. کتاب را نشر اقتصاد منتشر کرده است. جای چنین کتابی به زبان فارسی در میان مجموعه کتاب‌های درسی معمول اقتصاد مانند خرد، کلان، سنجی، توسعه، ریاضی، آمار و... بسیار خالی بود.

سال ۱۳۹۳ که با شور و شوق، رشته اقتصاد را به‌عنوان انتخاب اول برگزیدم (مخفی نماند هنوز هم از انتخابم خوشحال هستم) سال اول تاسیس دانشکده اقتصاد و جدایی رشته اقتصاد از دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصاد دانشگاه تهران بود. طبیعی بود که به سبب این گذشته مشترک، دروس متعدد حقوقی، سیاسی، جامعه‌شناسی و تاریخی سهم بزرگی در برنامه درسی اقتصاد داشتند. گرچه در آن زمان خیلی از دانشجویان و از جمله تا درجاتی خود بنده از اجبار به گذراندن این دروس کلایه داشتند، اما نکته‌ای ساده ولی کلیدی را باید گرفتم که فراموش نکنم هر پدیده‌ای تاریخ و جغرافیایی خاص دارد که باید در تحلیل‌ها و اتخاذ سیاست‌ها به‌صورت عوامل زمانی و مکانی آن پدیده مدنظر باشد. همچنین یک بار دیگر که در دو دهه اخیر در فضای علمی و اجرائی اقتصاد، اقتصاددزدی از یک سو و سیاست‌زدگی از سوی دیگر دامن‌گیر دست‌اندرکاران اقتصاد و سیاست شد، شکرگزار آموخته‌های رشته‌های مشترک اقتصاد با دیگر علوم اجتماعی در آن دوران شدم.

بدون تردید روابط متقابل علم سیاست و علم اقتصاد در مباحث اقتصادی به جهت تحلیل‌ها یا تنظیم و اعمال سیاست‌ها اهمیت و نقش تعیین‌کننده‌ای دارد. به بیان بری کلارک در شروع فصل اول کتاب اقتصاد سیاسی، اقتصاد و سیاست چنان درهم تنیده‌اند که نمی‌توان بدون درک یکی به درک کاملی از دیگری دست یافت یا در همان شروع فصل اول به نقل سه نفر از بزرگان علم اقتصاد:

چارلز لیند بلوم: «در همه نظام‌های سیاسی جهان، بخش عمده سیاست اقتصاد است و بخش اعظم اقتصاد سیاست».

جان کنت گالبرایت: «اقتصاد به معنای مفید آن جدا از سیاست وجود ندارد».

میلتون فریدمن: «چیزی به نام مسئله خالص اقتصادی وجود ندارد».

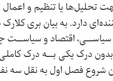

از منظر فوق، بری کلارک مباحث مشترک علم سیاست و علم اقتصاد را استادانه در چارچوب مکاتب فکری اصلی به‌صورتی روشمند و آموزشی در کتاب اقتصاد سیاسی خود توضیح می‌دهد.

کتاب ۱۶ فصل دارد. نویسنده در دو فصل اول به معرفی اقتصاد سیاسی می‌پردازد، سپس با روش تطبیقی چهار رویکرد اصلی در حوزه اقتصاد سیاسی: لیبرالیسم کلاسیک - دارایکلیسم - مکاتب فکری - لیبرالیسم نوین را در چهار فصل ارائه می‌دهد. در فصل‌های هفت تا ۱۵ مسائل عمده در اقتصاد سیاسی طرح می‌شود و طی آن تحلیل‌ها و سیاست‌های چهار رویکرد در قالب فصل پایانی عنوان‌شده توضیح داده می‌شود. در فصل ۱۶ درباره نقش علم و ایدئولوژی در اقتصاد بحث می‌شود.

ترجمه حاضر حاوی قطع فشرده حجم کتاب حدود از ۶۰ فصل کتاب اقتصاد سیاسی چاپ سوم آن در سال ۲۰۱۲ در زبان انگلیسی منتشر شده است. بری کلارک، استاد بازنشسته اقتصاد دانشگاه ویسکانسین است و در زمان انتشار این کتاب در دانشگاه کلورادو بولدر تدریس می‌کرده. همچنین در دانشگاه ایالتی پنسیلوانیا، دانشگاه تافت و کالج ریپون تدریس کرده است. کلارک، دکترای خود را در اقتصاد از دانشگاه ماساچوست دریافت کرده و تحقیقات و آثار منتشرشده او بر ابعاد اخلاقی علم اقتصاد، نظریه سیاسی و ساست عمومی متمرکز است.

فصل قبل ترجمه‌شده کتاب اقتصاد سیاسی، شامل دو فصل شناخت اقتصاد سیاسی، چهار فصل رویکردهای چهارگانه یا مکاتب محوری اقتصاد سیاسی و فصل شانزدهم نقش علم و ایدئولوژی در اقتصاد است. با تسلط دکتر زنوز به اصطلاحات و مباحث اقتصادی و سیاسی، ترجمه رسا و بسیار روانی از متن اصلی فراهم شده است.

این هفت فصل شناخت پایه‌های خوبی از اقتصاد سیاسی فراهم می‌کند و می‌تواند مبنای اصلی برای درس در دانشکده‌های اقتصاد باشد. صدالبته به شرط آنکه روزی این درس در برنامه‌های درسی اقتصاد نیز گنجانده شود. همچنین کتاب مرجع مطمئنی برای پژوهشگران و طراحان سیاست‌های اقتصادی و سیاسی است.

مباحث کتاب برای بیشتر علاقه‌مندان مسائل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی نیز توصیه‌پذیر است. اگر فرصت کافی نبود می‌توان علاوه بر مقدمه مولف و مترجم، حداقل مروری بر دو فصل شناخت اقتصاد سیاسی داشت. اما و اما صنوبر شکر فراوان از دکتر زنوز به‌دلیل ترجمه این متن دشوار، جسارتا نیز از ایشان استدعا می‌شد که یک کار را نیز تمام کند.

از آقای دکتر بخشی و نشر اقتصاد فرد نیز تشکر می‌شود که با پیگیری‌های صمیمانه، مستمر و پرانرژی خود، همیشه چاپ و انتشار کتاب‌ها و پژوهش‌های ارزنده‌ای را از این دست در زمینه علوم اجتماعی فراهم می‌کنند. در این راستا استفاده از راهنمایی‌ها و مساعدت‌های ایشان به آشنایان و عزیزانشان توصیه می‌شود.

عکس: سهیل انگی شری

گفت‌وگو با دکتر عباسعلی کدخدایی

از کادرسازی و احزاب غفلت کرده‌ایم

علیرضا غریب‌دوست

اغراق نکرده‌ایم اگر وضعیت سیاسی و اقتصادی اخیر کشور را یکی از سخت‌ترین دوران‌ها در چندین دهه گذشته بدانیم. بررسی و تحلیل تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی شاید راهکارهایی را برای عبور از این دوران بحرانی فراهم کند. دکتر عباسعلی کدخدایی، استاد دانشگاه تهران و سخنگوی شورای نگهبان، وقایع سیاسی و بحران‌های موجود را ناشی از آن می‌داند که سیاسیون ما در ۴۰ سال گذشته تربیت سیاسی نشده‌اند و آموزش سیاسی ندیده‌اند. معتقد است اگر ما مسئولان و سیاست‌مداران چنین آموزش سیاسی‌ای داشتیم، بسیاری از این وقایع اتفاق نمی‌افتاد و باید از تجارب دیگر نظام‌های سیاسی هم استفاده می‌کردیم و برای آینده سیاسی کشور افرادی را تربیت می‌کردیم اما غفلت کردیم و هنوز هم دچار این غفلت هستیم و این کار را نمی‌کنیم. او با اشاره به مشکل ناباوری به قانون، از اینکه برخی از مسئولان اعتقادی به قانون ندارند و الزامی برای رعایت قانون نمی‌بینند، گلایه می‌کند. کدخدایی با تاکید بر حاکمیت قانون، به نقش احزاب نیز اشاره می‌کند و باور دارد اگر احزاب پایگاه اجتماعی و مردمی داشته باشند و براساس ضرورت‌های جامعه تشکیل شوند، می‌توانند در بحث انتخابات و احراز صلاحیت‌ها که از جمله حساس‌ترین و بحث‌برانگیزترین وظایف شورای نگهبان هم هست، یاری از دوش شورا بردارند. کدخدایی که تاکید دارد در یک جایگاه مستقل به‌عنوان یک استاد دانشگاه و نه به‌عنوان سخنگو و عضو شورای نگهبان، نظرات شخصی خود را دارد که الزاما ممکن است با نظر دیگر اعضا همسو نباشد، معتقد است که از شنیدن نظر مخالف ضرر نمی‌کنیم و باید قبول کنیم که مخالف ما، نظر متفاوتی دارد که اگر نظرش مبتنی بر استدلال و منطقی است، باید استفاده کنیم. ضمن اینکه به آینده ایران امیدوار است، بر این عقیده است که از این وضعیت سخت و بحران‌های موجود تنها با تلاش و پشتکار بیشتر و اتخاذ تدابیر بهتر و حیات مردم می‌توانیم عبور کنیم.

■ محور اصلی این گفت‌وگو در امتداد سلسله گفت‌وگوهای روزنامه «شرق»، تحولات دهه گذشته ایران از منظر سیاسی و اجتماعی است. با این رویکرد که کدام مسائل اصلی نیازمند تحول در دهه گذشته وجود داشته که فرصت بهره‌برداری از آنها از دست رفته است و دیگر تباید چنین فرصتی را از دست داد؛ چراکه ممکن است دیگر فرصت جبران آنها را نداشته باشیم. همین‌طور تهدیدهایی که به دلایل مختلف آن طورکه انتظار می‌رفت به ما آسیب نزده یا آسیب وارده از آنچه پیش‌بینی می‌شده کمتر بوده است. البته برخی از صاحب‌نظران از منظر تحول ساختاری امور و وقایع را صورت‌بندی و تحلیل می‌کنند، با نگاه به شاخص‌ترین وقایع و تحولات این قرن دریک دهه گذشته. یعنی از سال ۱۳۸۸ تا امروز و با توجه به نقش قابل توجه برخی شخصیت‌های طراز اول نظام در مدیریت برخی از این رویدادها و این مهم که در طول این دهه، بسیاری از شخصیت‌هایی که در حلقه بنیان‌گذاران این نظام بودند، دیگر در میان ما نیستند تا از ظرفیت آنها برای اداره امور و بهره‌گیری از تجربه کردن‌اید. بنابراین تاریخ انقلاب‌ها را که با دقت مرور کنیم، می‌بینیم همه این تجربیات را داشته‌اند. انقلاب ما مبتنی بر ارزش‌ها و معیارهایی بوده است که در چارچوب قانون اساسی ما آمده است ولی باید از تجارب دیگر نظام‌های سیاسی هم استفاده می‌کردیم و برای آینده سیاسی کشور افرادی را تربیت می‌کردیم که غفلت کردیم. هنوز هم دچار این غفلت هستیم و این کار را نمی‌کنیم. سوابق سیاسی مسئولان و سیاست‌مداران برخی کشورها را که بررسی کنید، ملاحظه می‌کنید که غالبا فارغ‌التحصیل یک دانشگاه خاص هستند. این نشان می‌دهد که در آن کشور رویه‌ای ایجاد شده است که افراد برای ورود به فضای سیاسی در مسیر از پیش مشخص‌شده‌ای تربیت می‌شوند و آموزش می‌بینند.

من معتقدم مشکل عمده کشور ما این است که برخی مسئولان ما باوری به قانون ندارند. قانون لقلقه زبان‌شان هست اما وقتی در پُستی قرار می‌گیرند یا حتی ممکن است در مقام نماینده مجلس آن را تصویب کرده باشند، الزامی برای رعایت قانون در خود نمی‌بینند. مانند آن رئیس‌جمهوری که می‌گفت اگر قانون را به تشخیص خودم درست ببینم، عمل و اجرا نمی‌کنم! خب این خیلی حرف بزرگی است برای یک نظام سیاسی که هرکدام از بخش‌ها بگویند بنا به تشخیص خودمان قانون را اجرا می‌کنیم یا اجرا نمی‌کنیم. درحالی‌که فلسفه قانون این است که همه باید از آن تبعیت کنند. اگر قانون حکم نباشد و حاکمیت قانون مطرح نباشد که قانون اثری نخواهد داشت؛ حالا چه قانون اساسی باشد چه قوانین عادی یا تخصصی یا مقرراتی که مقام ذی‌صلاح وضع می‌کند. ما اگر بایند و باورمند به قانون نباشیم، با بی‌قانونی قرقی نمی‌کند؛ همین وضعیتی که الان مجلس ما با آن مواجه است. انبوهی از قوانین تصویب شده اما همچنان مشکل داریم. قانون وضع می‌شود اما مشکل را حل نمی‌کند.

■ آیا علتش این نیست که مجریان قانون فکر می‌کنند با راه‌هایی همواره پیدا می‌کنند که منافع شخصی، حزبی و جناحی خودشان را اعمال کنند؟

بله، اما این مشکل در همه جوامع هست. همه انسان هستند و همه‌جا افرادی که بخواهند خلاف قانون عمل کنند، وجود دارد، اما چه چیزی مانع می‌شود؟ آن تربیت سیاسی و اجتماعی که به افراد یاد می‌دهد اگر در یک جامعه زندگی می‌کنیم، چه شهروند عادی باشیم چه مسئولیتی داشته باشیم، باید قانون را محترم شمرده و تمکین کنیم. برای همین در اصل ۱۰۷ قانون اساسی ما آمده است که «رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است». این شعار آرمانی ما است که بالاترین مقام کشور را در چارچوب قانون می‌داند. وقتی ما مسئولین هستیم این مقام، فردی رئیس‌جمهور می‌شود، می‌خواهد قانونی را اجرا نکند، مانع‌تراشی می‌کند، قانون را دور می‌زند. درحالی‌که اگر معتقد است قانون مناسب نیست، می‌تواند در لایحه‌ای پیشنهاد تغییر یا اصلاح بدهد و از مسیرش وارد شود اما تا زمانی که قانون تغییر نکرده، لازم‌الاجراست. مشکل بسیاری از مسئولان ما این است که قانون را باور ندارند. قانون فقط یک مصوبه است روی کاغذ، آنچه آن را معتبر و ارزشمند می‌کند باور من و شماست به اینکه آن چیزی که در این مسیر رفته و تصویب شده باید اجرا شود و الزام‌آور است. فرض کنید در شورای نگهبان برخی مصوبات یا قوانین را می‌گویم که من شخصا مخالف هستم و به آن رای نمی‌دهم اما چون اکثریت اعضای شورای نگهبان به آن رای می‌دهند و می‌شود قانون، من هم باید تمکین کنم نه اینکه بروم پیش مشخص‌شده‌ای تربیت می‌شوند و آموزش می‌بینند.

■ دیروز حال که اگر چنین شخصی از درون یک حزب بیرون آمده باشد، چون به نمایندگی از یک جریان وارد عرصه سیاست می‌شود. عملکرد او برای آن حزب یا جریان آورد و اعتبار آورده یا آسیب و اعتبار آن جریان یا حزب به مخاطره می‌اندازد؛ بنابراین احزاب برای تربیت اشخاص مناسب نقش می‌دهند و نیز می‌سازند.

بله، اما ما اینجا فرد را درک نسبی از سیاست قرار می‌دهیم که دوش هیچ هزینه‌ای نمی‌پردازد و هزینه اشتباهات او را مردم می‌پردازند و این پست سیاسی می‌شود یوزاب آن شخص؛ اما اگر به حزبی وابستگی داشته باشد، مردم هزینه خطاها و اشتباهات او را پرداخت نمی‌کنند؛ بلکه این حزب است که متقبل هزینه‌ها و البته اعتبار و منافع تاثیر این تربیت مدیران سیاسی می‌شود.

■ بدون اینکه وارد مصداق شویم. اشاره‌ای می‌کنم به یکی از قوانین پایه‌ای نظام بوروکراتیک کشور؛ ماده ۷۱ قانون مدیریت خدمات کشوری مقامات سیاسی و امتیازات شغلی آنها را تعریف می‌کند. از محاسن مقام سیاسی این است که فرد برای جلوس بر چنان جایگاهی لازم نیست مدارج علمی را طی کرده باشد و دست مدرک را برای انتصاب افراد امین و جوان و سلامت نمی‌توانیم تفکیک کنیم آن حرف درست را مستقلا پذیرا باشیم؟ خیر، فرار از این است. ممکن است بخشی از آن ناشی از همین رویکرد باشد؛ اما فرار از این بحث‌هاست. به نظرم بنیاد ناشی از اعمال نظر و سلیقه شخصی است. تفاوتی نمی‌کند کدام نظر باشد. مثلا وقتی یک گروه سیاسی روی کار می‌آید، طرح مقابل را هر قدر هم که حرف درست داشته باشد، مطرود می‌کند؛ این را قیاس کنید با خاطره دیگری از همین حنانو دنی شرمن که می‌گویند من در جلسه بحث مذاکره با ایران با چیستی‌خواهان همه مقررات می‌کردم؛ من نمی‌خواهم که گذشته بازگردم و به کسی اتهام بزنم؛ اما متاسفانه جریان کلی کشورمان این است که بعضی از مسئولان با متخصص قرار می‌کنیم. از اینکه مشاور او اتفاقا به دیگری و اکنون کشیم فوق‌العاده متخصص است و با اهم تیم مشاوره با مشاوراتی داریم. بیشتر حالت تمایلی و آرایشی است و قانع نیستیم بین مشاوره در حوزه مشاوره یک‌جهتی را داریم. نه اینکه اصلا ندیدیم؛ اما کمتر دیده‌ایم در میان مسئولان که در اتخاذ تصمیم از مشاور بهره بگیرند. الان هم که هر مسئولی را می‌بینید، چندتا حکم می‌زند برای افرادی به‌عنوان مشاور؛ ولی این هم باز با همان نگاه‌های سلیقه‌ای و شخصی است. اتفاقا ما در گذشته بحثی داشتیم در تعیین مصادیق چیل سیاسی. پیشنهاد دادیم که اگر کسی آمد فقط می‌خواهم رئیس‌جمهور شود، خودش دعوتش کنیم و یک جیشش بنشینیم. بیرم آقای رئیس‌جمهور آینده، اصلا شما به چه تیمی می‌خواهید کشور را اداره کنید؟ فرد که نمی‌تواند بیاید کار کند. تیم اقتصادی شما کیست؟ تیم روابط بین‌الملل شما چه کسانی هستند؟ تیم فرهنگی و اجتماعی شما چه کسانی هستند؟ وقتی شخص در مقام رئیس‌جمهور نشست، معلوم است خیلی‌ها برای گرفتن پست به ایشان مراجعه می‌کنند. قبل از انتخاب مهم است که آیا شخص تیم دارد؟ مشاوره می‌گیرد یا نه مشاور باور دارد یا خیر.

■ اگر اجازه بدهید، ذیل بحث تربیت سیاسی نیز نقش و جایگاه احزاب بیشتر متمرکز شویم. ما دو جریان تیزی با طیف سیاسی شاخص در کشور داریم که به اصولگرا و اصلاح‌طلب مشهورند؛ اما این دو طیف با توجه به تحولات سال‌های اخیر، دیگر مانند گذشته ظرفیت راهبردی ایجاد مشارکت اجتماعی را ندارند. شما به‌تازگی در بحث‌های مربوط به انتخابات و احراز صلاحیت‌ها به ظرفیت اداری-اسناد کردید که می‌تواند باری از دوش شورای نگهبان و صلاحیت‌ها بردارند و همین‌طور درباره تحول سیاست‌مداران، احزاب را کارآمد می‌دانید؛ اما شکل‌گیری و فعالیت احزاب نیازمند رسیدن اجتماعی به سیاست و این در حالی است که جامعه خود در اعتراضات گذشته شعاره اصولگرا و نه اصلاح‌طلب را برزبان آورد. حزب‌های بحث‌ناکارآمدی طیف‌های سیاسی به طور جدی مطرح است و این دو طیف دیگر از اعتبار سابق در میان مردم برخوردار نیستند. از منظر زمینه سیاسی هم، تجربیات ناموفقی در زمینه فعالیت حزبی در دوران انتخابات داشتیم؛ گرچه جریان حزبی در آن دوران با باور به نقش و اصلاح امور و برخورد قانون اساسی در نظام برای تغییرات و تحولات بود؛ اما او با آن برخورد شد. مجوز احزاب باطل شد و برای سرآن آنها بازداشت شدند یا از حضور در فعالیت سیاسی محروم شدند. با این اوصاف، شما چرا در این برهه نقش احزاب تاکید دارید؟ درحالی‌که اکنون احزابی که چنین ظرفیتی داشته باشند. در عرصه سیاسی دیده نمی‌شود؟ ضمن اینکه سابقه نشان داده فعالیت حزبی در کشور نتوانسته از نگرش و برخورد اصلی همین مبان و بعد بحث سیاسی همواره با یک امنیتی مواجه است.

می‌صراحتا عرض می‌کنم چه قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب، ما تجربه واقعی حزبی را نداشتیم؛ آنچه بوده، اقتدار و تلاش و جهد بعد از انقلاب، تفکر را واود داد و از نظر ما متفاوت نیست به نوعی فرقی ندارد. حرف منطقی و خوب هم بزند، نمی‌پذیریم؟ چون نمی‌توانیم تفکیک کنیم آن حرف درست را مستقلا پذیرا باشیم؟ خیر، فرار از این است. ممکن است بخشی از آن ناشی از همین رویکرد باشد؛ اما فرار از این بحث‌هاست. به نظرم بنیاد ناشی از اعمال نظر و سلیقه شخصی است. تفاوتی نمی‌کند کدام نظر باشد. مثلا وقتی یک گروه سیاسی روی کار می‌آید، طرح مقابل را هر قدر هم که حرف درست داشته باشد، مطرود می‌کند؛ این را قیاس کنید با خاطره دیگری از همین حنانو دنی شرمن که می‌گویند من در جلسه بحث مذاکره با ایران با چیستی‌خواهان همه مقررات می‌کردم؛ من نمی‌خواهم که گذشته بازگردم و به کسی اتهام بزنم؛ اما متاسفانه جریان کلی کشورمان این است که بعضی از مسئولان با متخصص قرار می‌کنیم. از اینکه مشاور او اتفاقا به دیگری و اکنون کشیم فوق‌العاده متخصص است و با اهم تیم مشاوره با مشاوراتی داریم. بیشتر حالت تمایلی و آرایشی است و قانع نیستیم بین مشاوره در حوزه مشاوره یک‌جهتی را داریم. نه اینکه اصلا ندیدیم؛ اما کمتر دیده‌ایم در میان مسئولان که در اتخاذ تصمیم از مشاور بهره بگیرند. الان هم که هر مسئولی را می‌بینید، چندتا حکم می‌زند برای افرادی به‌عنوان مشاور؛ ولی این هم باز با همان نگاه‌های سلیقه‌ای و شخصی است. اتفاقا ما در گذشته بحثی داشتیم در تعیین مصادیق چیل سیاسی. پیشنهاد دادیم که اگر کسی آمد فقط می‌خواهم رئیس‌جمهور شود، خودم دعوتش کنیم و یک جیشش بنشینیم. بیرم آقای رئیس‌جمهور آینده، اصلا شما به چه تیمی می‌خواهید کشور را اداره کنید؟ فرد که نمی‌تواند بیاید کار کند. تیم اقتصادی شما کیست؟ تیم روابط بین‌الملل شما چه کسانی هستند؟ تیم فرهنگی و اجتماعی شما چه کسانی هستند؟ وقتی شخص در مقام رئیس‌جمهور نشست، معلوم است خیلی‌ها برای گرفتن پست به ایشان مراجعه می‌کنند. قبل از انتخاب مهم است که آیا شخص تیم دارد؟ مشاوره می‌گیرد یا نه مشاور باور دارد یا خیر.

■ اگر اجازه بدهید، ذیل بحث تربیت سیاسی نیز نقش و جایگاه احزاب بیشتر متمرکز شویم. ما دو جریان تیزی با طیف سیاسی شاخص در کشور داریم که به اصولگرا و اصلاح‌طلب مشهورند؛ اما

نشستیم‌ایم. برای انتخابات سال ۱۴۰۰ چه معیاری برای رای‌دادن به افراد داریم؟ به چه کسی می‌خواهیم رای دهیم؟ اگر بخواهیم مبنا را بر تجارب و مدیریت او بگذاریم، فقط می‌توانیم بسیجیه که در قلان مقطع مدیر بوده، وزیر بوده و جایگاهی داشته؛ ولی کسی بیگری نمی‌کند که آیا او در مسئولیت‌هایش توفیقی به دست آورده و اثرگذاری در جامعه داشته است؟

■ درعین‌حال که اگرچنین شخصی از درون یک حزب بیرون آمده باشد، چون به نمایندگی از یک جریان وارد عرصه سیاست می‌شود. عملکرد او برای آن جریان یا حزبش آورد و اعتبار آورده یا آسیب و اعتبار آن جریان یا حزب به مخاطره می‌اندازد؛ بنابراین احزاب برای تربیت اشخاص مناسب نقش می‌دهند و نیز می‌سازند.

بله، اما ما اینجا فرد را درک نسبی قرار می‌دهیم که دوش هیچ هزینه‌ای نمی‌پردازد و هزینه اشتباهات او را مردم می‌پردازند و این پست سیاسی می‌شود یوزاب آن شخص؛ اما اگر به حزبی وابستگی داشته باشد، مردم هزینه خطاها و اشتباهات او را پرداخت نمی‌کنند؛ بلکه این حزب است که متقبل هزینه‌ها و البته اعتبار و منافع تاثیر این تربیت مدیران سیاسی می‌شود.

■ بدون اینکه وارد مصداق شویم. اشاره‌ای می‌کنم به یکی از قوانین پایه‌ای نظام بوروکراتیک کشور؛ ماده ۷۱ قانون مدیریت خدمات کشوری مقامات سیاسی و امتیازات شغلی آنها را تعریف می‌کند. از محاسن مقام سیاسی این است که فرد برای جلوس بر چنان جایگاهی لازم نیست مدارج علمی را طی کرده باشد و دست مدرک را برای انتصاب افراد امین و جوان و سلامت نمی‌توانیم تفکیک کنیم آن حرف درست را مستقلا پذیرا باشیم؟

■ آیا همین قانون به‌نحوی دلیل عدم تحقق اهداف کشور نیز شده است؟ اجرا که آجازه می‌دهد مدیران سیاسی آموزش‌ندیده و تربیت‌نشده و بی‌تجربه به مسند امور تکیه بزنند نه تازه در آن مقام با آزمون و خطا بیاموزند و تجربه کسب کنند. ما این فرایند را هیچ وقت اصلاح نکردیم. البته اقداماتی هم که در حوزه تحصیلات کارشناسی ارشد برای کادرسازی در مجلس، اما نتیجه این شد که برخی رفتند و مدرک خود را گرفتند و برای دادن و ستاندن آن هم به‌نوعی در دهه گذشته توجه نبود. رعنی ما نمی‌توانستیم ساختار و سازمان ایجاد و اجرای کادرسازی و بوروکراتیک در کشور را اصلاح کنیم که امروز شاهد چنین فرقی‌هایی نباشیم؟

■ محور اصلی این گفت‌وگو در امتداد سلسله گفت‌وگوهای روزنامه «شرق»، تحولات دهه گذشته ایران از منظر سیاسی و اجتماعی است. با این رویکرد که کدام مسائل اصلی نیازمند تحول در دهه گذشته وجود داشته که فرصت بهره‌برداری از آنها از دست رفته است و دیگر تباید چنین فرصتی را از دست داد؛ چراکه ممکن است دیگر فرصت جبران آنها را نداشته باشیم. همین‌طور تهدیدهایی که به دلایل مختلف آن طورکه انتظار می‌رفت به ما آسیب نزده یا آسیب وارده از آنچه پیش‌بینی می‌شده کمتر بوده است. البته برخی از صاحب‌نظران از منظر تحول ساختاری امور وقایع را صورت‌بندی و تحلیل می‌کنند، با نگاه به شاخص‌ترین وقایع و تحولات این قرن دریک دهه گذشته. یعنی از سال ۱۳۸۸ تا امروز و با توجه به نقش قابل توجه برخی شخصیت‌های طراز اول نظام در مدیریت برخی از این رویدادها و این مهم که در طول این دهه، بسیاری از شخصیت‌هایی که در حلقه بنیان‌گذاران این نظام بودند، دیگر در میان ما نیستند تا از ظرفیت آنها برای اداره امور و بهره‌گیری از تجربه کردن‌اید. بنابراین تاریخ انقلاب‌ها را که

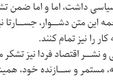

با تفکیک قوا را این‌گونه فرض کردیم که هرکدام مسئول یک شغل مستقل هستیم! این در حالی است که در برخی نظام‌های حقوقی، به‌جای تفکیک قوا بر ادغام و هم‌افزایی قوا تمرکز می‌شود. تفکیک قوا یعنی هر قوه وظایف مستقلی دارد و باید بدون دخالت و تداخل با وظایف یکدیگر به وظایف خود عمل کنیم؛ نه اینکه خود این تفکیک قوا باعث برخورد میان قوا بشود

با دقت مرور کنیم، می‌بینیم همه این تجربیات را داشته‌اند. انقلاب ما مبتنی بر ارزش‌ها و معیارهایی بوده است که در چارچوب قانون اساسی ما آمده است ولی باید از تجارب دیگر نظام‌های سیاسی هم استفاده می‌کردیم و برای آینده سیاسی کشور افرادی را تربیت می‌کردیم که غفلت کردیم. هنوز هم دچار این غفلت هستیم و این کار را نمی‌کنیم. سوابق سیاسی مسئولان و سیاست‌مداران برخی کشورها را که بررسی کنید، ملاحظه می‌کنید که غالبا فارغ‌التحصیل یک دانشگاه خاص هستند. این نشان می‌دهد که در آن کشور رویه‌ای ایجاد شده است که افراد برای ورود به فضای سیاسی در مسیر از پیش مشخص‌شده‌ای تربیت می‌شوند و آموزش می‌بینند.

من معتقدم مشکل عمده کشور ما این است که برخی مسئولان ما باوری به قانون ندارند. قانون لقلقه زبان‌شان هست اما وقتی در پُستی قرار می‌گیرند یا حتی ممکن است در مقام نماینده مجلس آن را تصویب کرده باشند، الزامی برای رعایت قانون در خود نمی‌بینند. مانند آن رئیس‌جمهوری که می‌گفت اگر قانون را به تشخیص خودم درست ببینم، عمل و اجرا نمی‌کنم! خب این خیلی حرف بزرگی است برای یک نظام سیاسی که هرکدام از بخش‌ها بگویند بنا به تشخیص خودمان قانون را اجرا می‌کنیم یا اجرا نمی‌کنیم. درحالی‌که فلسفه قانون این است که همه باید از آن تبعیت کنند. اگر قانون حکم نباشد و حاکمیت قانون مطرح نباشد که قانون اثری نخواهد داشت؛ حالا چه قانون اساسی باشد چه قوانین عادی یا تخصصی یا مقرراتی که مقام ذی‌صلاح وضع می‌کند. ما اگر بایند و باورمند به قانون نباشیم، با بی‌قانونی قرقی نمی‌کند؛ همین وضعیتی که الان مجلس ما با آن مواجه است. انبوهی از قوانین تصویب شده اما همچنان مشکل داریم. قانون وضع می‌شود اما مشکل را حل نمی‌کند.

■ آیا علتش این نیست که مجریان قانون فکر می‌کنند با راه‌هایی همواره پیدا می‌کنند که منافع شخصی، حزبی و جناحی خودشان را اعمال کنند؟

بله، اما این مشکل در همه جوامع هست. همه انسان هستند و همه‌جا افرادی که بخواهند خلاف قانون عمل کنند. وجود دارد، اما چه چیزی مانع می‌شود؟ آن تربیت سیاسی و اجتماعی که به افراد یاد می‌دهد اگر در یک جامعه زندگی می‌کنیم. چه شهروند عادی باشیم چه مسئولیتی داشته باشیم، باید قانون را محترم شمرده و تمکین کنیم. برای همین در اصل ۱۰۷ قانون اساسی ما آمده است که «رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است». این شعار آرمانی ما است که بالاترین مقام کشور را در چارچوب قانون می‌داند. وقتی ما مسئولین هستیم این مقام، فردی رئیس‌جمهور می‌شود، می‌خواهد قانونی را اجرا نکند، مانع‌تراشی می‌کند، قانون را دور می‌زند. درحالی‌که اگر معتقد است قانون مناسب نیست، می‌تواند در لایحه‌ای پیشنهاد تغییر یا اصلاح بدهد و از مسیرش وارد شود اما تا زمانی که قانون تغییر نکرده، لازم‌الاجراست. مشکل بسیاری از مسئولان ما این است که قانون را باور ندارند. قانون فقط یک مصوبه است روی کاغذ، آنچه آن را معتبر و ارزشمند می‌کند باور من و شماست به اینکه آن چیزی که در این مسیر رفته و تصویب شده باید اجرا شود و الزام‌آور است. فرض کنید در شورای نگهبان برخی مصوبات یا قوانین را می‌گویم که من شخصا مخالف هستم و به آن رای نمی‌دهم اما چون اکثریت اعضای شورای نگهبان به آن رای می‌دهند و می‌شود قانون، من هم باید تمکین کنم نه اینکه بروم پیش مشخص‌شده‌ای تربیت می‌شوند و آموزش می‌بینند.**

■ فرمایش شما صحیح اما پیش از انقلاب هم همین مردم در همین مملکت زندگی می‌کردند. نظام ماشحاهی به دلیل ساختار استبدادی جایی برای دفاع نداشت. اما نظام اداری و بیروکراتیکی که پیش از انقلاب در کشور حاکم بود، تنیجه زحمات فرزندان همین مملکت بود، ربطی به سلطنت نداشت. با آزمون‌وخطا یعنی رفته رفته و در حال تعالی بیم. ما در فضای انقلاب بخشی از آن نظام بوروکراتیک را هم در شور انقلابی حذف کردیم و به‌جای آن افراد جوان ما بورمند دستگاری در ابتدای انقلاب مسئولیت‌ها را عهده‌دار شدند. این روند برای توضیح و توضیح نه تازه در آن مقام با آزمون و خطا بیاموزند و تجربه کسب کنند. ما این فرایند را هیچ وقت اصلاح نکردیم. البته اقداماتی هم که در حوزه تحصیلات کارشناسی ارشد برای کادرسازی در مجلس، اما نتیجه این شد که برخی رفتند و مدرک خود را گرفتند و برای دادن و ستاندن آن هم به‌نوعی در دهه گذشته توجه نبود. رعنی ما نمی‌توانستیم ساختار و سازمان ایجاد و اجرای کادرسازی و بوروکراتیکی در کشور را اصلاح کنیم که امروز شاهد چنین فرقی‌هایی نباشیم؟

فلان‌گویزی‌هایی نباشیم؟

این همان غفلتی است که گفتم. ایدئی انقلاب نسل جدیدی آمد و تجربه اداره کشور نداشت و مبتنی بر تجربه و علم شخصی وارد شدند. در ۴۰ سال گذشته هم ما همت کنیم‌هایی برای تربیت سیاست‌مداران‌مان. این نکته مهمی است. ما در بخش آموزش عالی دانشجویان نخبه می‌سازیم تربیت کردیم. دانشگاه‌های جدید تاسیس شد. تربیت دانشگاه‌های ما رتبه‌های برتر در دنیا دارند اما کجا رفته‌ایم سیاست‌مدار تربیت کنیم؟

مدرسه تربیت سیاست‌مدار نداریم و هرکسی آمده، مبتنی بر تجربیات شخصی آمده و به دلیل تفاوت تجربیات مثل تفاوتی که بین دولت‌ها و مجالس مختلف در ما سال دیده‌ایم، تفاوت‌های سلیقه‌ای می‌بینیم. مثلا می‌گویم فلانی برای وزارت خوب است؛ چون فلان از امور اجرایی خوبی بوده، فلانی برای مجلس خوب است؛ چون دوره قبل هم نماینده بوده؛ اما باید بررسید کجا آموزش سیاسی دیده است؟ برای چنین جایگاهی اجرا و تربیت می‌کنیم؟ چوانی که می‌خواهد امور مسئولیت بپذیرد، آیا جایی آموزش می‌بیند؟ آیا نیاز جای خالی اجرا بسیار جدی است. مثلا اگر بخواهید برای اولین بار به‌عنوان نماینده مورد وارد مجلس شوید. برای اینکه با آزمون و خط سرنوشت مردم به راه مخاط